

## گلگشتی در مدح شعر شکوهمند آیینی همیشه آینه را بهترین مخاطب داشت

محمدرضا رحیمی عتبران

سخن اول

سلام و مهر

وقتی که اشک فرصت بدرود را گرفت

بر قامت صبور تو صد آسمان درود

در انجمن که می آمد (انجمن ادبی رضوی را می گویم) حال و هوای جلسه فرق می کرد. همه منتظر شنیدن نقدهایش بودند و در گاه خوانش، محو حضور سراسر آداب و احساسش می شدند. حتی با تکان پلک هایش می فهمیدند که بیتی که خواندند خوب است یا... اما این روزهای بعد از رمضان مدام از رفتن سخن می گفت. گویی که می دانست فصل نماندن است.

بالا بلند نسل شفاعت تو دست گیر

چون پای عمر ما به سرایش می رسد

برایش مهم نبود خاک جایش کجا باشد چون با اعتقاد سروده بود:

آنقدر عاشقیم که در گور، خاک ما

هرگز ز دامنت نکشد دست فاطمه

و رفت و با رفتنش گفت:

در دل پیام حسینی دارم خداحافظ ای شهر

یک لحظه ماندن در اینجا دیر است دیر است دیراست...



مقدمه

تا ساحت دوست پر کشیدم تا دست  
از هر چه به غیر اوست بردارد دل  
خوانش شعر آن قدر جذاب است که خواننده را مجذوب دنیایی می‌کند  
که شاعر از آن سخن گفته است، حال اگر دفتر پیش رو یکی از دفترهای  
استاد غلامرضا شکوهی باشد، یعنی «سرمه در چشم غزل».  
آری شعر ایشان چون حلقه‌های نوری است که در پای مخاطبان  
می‌پیچد و آن‌را مجاب ماندن و به حظ نشستن از این کتاب می‌کند. آن قدر  
سیاهه‌هایش روشن است که زمزمه اهل ادب و هنر شده است. آن قدر  
جهان شعرش پر از جان‌بخشی‌های جانانه است که هر اهل قلمی بهترین  
معانی را از برگه همیشه بکر دفترهای شعرش می‌تواند بردارد و آنقدر  
ساختار زبانی او محکم است که به قول مرتضی امیری اسفندقه:  
شکوه شعر شکوهی همیشه پابرجاست  
و نمی‌شود از شعر او گفت و به شخصیتش اشاره نکرد، پس طبیعی  
است که در این مجال به این دو وجه بارز نگاهی بیندازیم.  
استاد دوست نداشت کسی به مدحش بنشیند، چنان‌که می‌گفت:  
اگر سرود ستایش به شعر من پیچید  
از این ستودن بیهوده بارها توبه  
پس در واقع این مقاله مدح شعر شکوهمند آیینی است.

فصل اول

استغاثه

سالکان سیر الی‌الله و عارفان فنای فی‌الله آن قدر با قطره‌قطره‌های  
رقیق اشک مناجات مأنوس‌اند که ایام‌شان مدام در تضرع به درگاه احدیت  
می‌گذرد و این اشک است که جان را جلا می‌دهد.  
گریه می‌خواهم از این رو که در دیوان اشک  
با حریر عشق پنهانت کنم ای جان اشک  
اشک پلایش روح است و شعر ماحصل زلالی قلب شاعر. اگر عارفان  
الهی‌نامه می‌نویسند، مناجات و استغاثه شاعر، شعر اوست چنان‌که  
می‌خوانیم:

آن که با نام تو تسبیح نیایش برداشت  
می‌شود خواجه احسان تو خدمتکارش  
هرکه در پای تو افتاد به امید نگاه  
ای سراپا همه امید فرو مگذارش  
مثل آن ذره که بر چشمه خورشید نشست  
هرکه افتاد، تو ای دست کرم بردارش

یا

دست اعجاز را عیسوی کن، عافیت‌پوش کن سینه‌ها را  
یعنی ای مرتضایی به یک دم از دل ما ببر کینه‌ها را

یا

گرچه تا مرز بن بست جاری است  
از نگاهم بخوان مشکلم را

فصل دوم

مدح

به آداب سخن راندن آگاه بود و سخندان حقیقی را می‌شناخت، شاهد  
این است:  
علی بعد از حضور خطبه‌های گرم و گیرایت  
زمان هرگز نخواهد کرد سطری از ادب پیدا  
اهل تملق گویی نبود، حتی اگر به سفارش همایشی شعر می‌سرود، آن را  
با اعتقاد می‌نوشت و وقتی ادب و ادبیات با هم آمیخته می‌شوند، نتیجه‌اش  
این ابیات درخشان با عذرخواهی‌های ادیبانه است:  
سرود هادی آزادی غزال بیت غزل گشتی  
به خاطر صله شعرم به تور قافیه افتادی  
نگین غنچه‌ترین واژه در این ترانه‌ترین تصویر  
نشاندمت به بهار شعر به نام سبزترین «هادی»  
هیچ مقدمه‌ای نمی‌توان بر این ابیات نوشت و جز به حظ نشستن،  
راهی پیش رو نیست.

زیر بازارچه صبح ازل گل صدا کرد غزل آی غزل  
من و افلاس و زبان احساس، من و نشناختن بعد ازل  
پشت اندیشه شعرم هر چند مثل پرواز غبارم ناچیز  
دست احساس به کندوی غزل بردم و داد زدم آی عسل  
تا شاعر مجذوب جذبه‌های جذاب صاحبان صبح محشر نباشد این گونه  
عاشقانه نمی‌تواند صحبت کند:

به جزء جزء این ابیات با دقت بنگرید:  
چون قلب دیرسال تراشیده بر درخت  
بر صفحه سفید دم یادگار باش

\*

ز داغ هجر تو آن گندم که از دل دشت  
ز کوچه سنگی یک آسیاب می‌گذرد

\*

مشام بام و در از عطر نور مست شود  
کسی که نام تو را می‌برد به خانه من

\*

بیا به خاطر مولود کعبه در ره باد  
چو گل به رقص درآییم هرچه بادا باد

فصل سوم

قدح منزه

وقتی که کلام شایگان است سزاوار نیست از واژگان آلوده‌ای که در  
دریای نور محبت اهل بیت (ع) تطهیر نشده‌اند، استفاده کرد.  
کسی که گاه مدح این‌گونه می‌گوید:  
اعجاز شایگان خدا باقرالعلوم  
پاینده‌تر ز موج صدا باقرالعلوم  
هنگام قدح دشمنان آل‌الله نیز بارعایت همین آداب سخن می‌گوید:

حرف‌هایش را در غزل، مثنوی و یا قالب‌های دیگر بیان کند. به مثنوی پیش رو بنگرید، هر بیتش را می‌توان به‌عنوان مطلع یک غزل استفاده کرد:

بخوان به نام خدا ای پیام‌آور صلح  
بخوان، همیشه بخوان ای رسول دفتر صلح  
به کوه گفتم از او استوارتر، گفت: او  
به موج گفتم از او بی‌قرارتر، گفت: او  
تو ای حماسه‌راهی که اولش کوچ است  
جهان بدون حضورت تصویری پوچ است  
بیا که بادیه لم داده بر تمامت جهل  
مگر به عزم تو افتد به خاک قامت جهل  
که از این دست ابیات در قالب‌های مختلف در اشعار استاد فراوان  
است.

#### فصل پنجم

##### اشک پر شکوه

تا نوای دانه‌های تسبیح فاطمه(س) در خانه می‌پیچید، دل علی(ع) بی‌قرارتر از هر وقتی متوجه مناجات بانو می‌شد.  
آری! این اعجاز موسیقی نیایش محبوبه خداست که روح سیال محبان را این‌گونه به پرواز درمی‌آورد و می‌گوید:  
دمی که فاطمه تسبیح‌گریه بردارد  
پیام می‌چکد از چلچراغ شیون او  
و آن پیام این است:  
اشک همیشه زاری نیست، گاهی نشانه اعتراض است، اعتراض از جفایی که بر اهل بیت(ع) روا شده است. این هنر شاعر است که بتواند اشک را با شکوه قیام و شهادت معصومین(ع) گره بزند و این‌گونه بسراید:  
«ز وسعت میدان نگاه تو بپوشند  
هفتاد و دو خورشید تو تشریف خطرها  
یا  
در خلوت نیایش سجاده دعا را  
می‌گسترده پایت دست نیاز، زینب  
حسین پرچم شب را نمی‌کشید به دوش  
بگو رسالت شمشیر، قامتش این بود  
غمی که هیبت آن پشت کوه را لرزاند  
به دوش خاطر ما به خاطر دین بود  
سبک به زمزمه برگ و باد پیوستیم  
اگرچه غصه به دل مثل کوه سنگین بود  
بهتر است بگوییم اشک به پای اهل بیت(ع) با حقیقت عبادت آمیخته  
است.

به این ابیات دقت کنید:  
آن روزه سه‌روزه نیازی به نان نداشت

از هر چه غیر اوست تبری جوی  
آماده شو به سینه تولی را  
یعنی که بر صحیفه هستی نیز  
لا آیتی است دفتر آلا را  
آن‌سان که لافتی پی خود آورد  
الاً علی عالی اعلی را  
و نیز این ابیات:  
در نقطه کور تاریخ، هم‌خواه خاک و گل شد  
آن‌کس که در خواب می‌دید رؤیای ویرانی‌ات را  
پان، ببین که خدا در حضورت ای مهتاب  
به این عشیره شب از عذاب می‌گوید

#### فصل چهارم

##### غزل و مثنوی

##### بخش اول

برای غزل نوشتن اولین گام درک عشق، عاشق‌شدن و سپس اوصاف معشوق را با قلم تغزل به تصویر کشیدن است. حال اگر محب حبیب خدا باشی قلم را که برمی‌داری روح القدس به هم‌ریاییات می‌آید، او می‌گوید و می‌نویسی:

به روی ساغر چشمش خطی مورب داشت  
دو جام جای چشم از نگه لبالب داشت  
بدیع‌تر ز ژکوند از دریچه لبخند  
هزار موزه هنر بر کتیبه لب داشت  
نه، آن حریر به دوشش نشسته زلف نبود  
به روی شانه خود آبشاری از شب داشت  
فدای آن صف مژگان که در سیه مستی  
همیشه نوبت پیمان‌ها مرتب داشت  
چنان ز هرم تنش سوخت رنگ احساسم  
که نبض واژه به هر بیت شعر من تب داشت  
بدان امید که خود را به نور بسپارد  
همیشه آینه را بهترین مخاطب داشت  
دم هوایی مرغی است در شبانه باغ  
که تا سپیده به منقار درد پا رب داشت  
امین قافله نور بود و با خود نیز  
در آسمان رسالت هزار کوکب داشت

##### بخش دوم

در غزل می‌گوییم از مثنوی سر می‌کشی  
آتش از واژه در بنیاد دفتر می‌کشی  
آری یاد خطوط صمیمی و پربلاط «علی معلم دامغانی» می‌افتیم و این یعنی کسی که غواص دریای پرگهر عرفان است بر او مشکلی نیست که

بستیم پس از کوچ شما بر همه در را

\*

زندگی جز تلخی اندوه در کامم نبود  
کاش بی تو زیستن یک لحظه هم گامم نبود

\*

نشست دیده احساس من به درگاهی  
که فرشی از عطش بوسه زیر پای تو بود

\*

بگو نسیم سبک بگذرد که افتاده است  
به زیر هرم عطش در مسیر راه دلم

### فصل هفتم

#### نگاهی نو به مرثیه

همیشه روضه همانی است که در مقاتل آمده است؛ نه بیشتر نه کمتر،  
پس چیست که به جلوه می آورد یک شعر مائی را؟ زبان نوین که برگرفته  
از نگاهی کاملاً متفاوت با دیگر ناظران است و این است که زوایای پنهان  
یک مرثیه را آشکار می سازد.

من کوه صبرم، سر به دامانت نهاده

تو دشت و در بارانی از تیر ایستاده

\*

ای زخمی محبت عالم نمک که هست

\*

اگر شبانه به اطعام سائلان می رفت  
به جان فاطمه شرم از نگاه سائل داشت

تو انتخاب کن افطار را، نمک یا شیر

علی به خاطر زخم دلش نمک برداشت

\*

نگاه خسته زینب هنوز می گوید

چو قلب کوچک طفلت همان! بایست، حسین

\*

آوای بی دلی را در گوش کوه خواندیم

یعنی که ایستادیم یک سال تا محرم

\*

سماع را یله کن، دست و آستینت را

بزن به خاک زمان سفره زمینت را

هنوز رنگ شفق صبح و شام خونین است

ز بس به سیلی ناخن زدی جبینت را

\*

امروز اگر سقیفه تو را سوگوار کرد

فردا ز راه می رسد آن تک سوار سبز

\*

هجرات تو تاریک ترین قامت یلداست

ای روز بیا باز کن آغوش سحر را

### فصل ششم

#### احساس

آنگاه که دست در حوضچه ذوق می کنید و با سرانگشت، آبی بر  
کلمات بی جان می پاشید و چنان لحظه شکوفایی غنچه، قلب هر واژه به  
جنب و جوش می آید؛ آن لحظه ای است که باغچه دفتر آماده کاشتن گل های  
همیشه بهار احساس شاعرانه تان می شود.

این لطف خداوندی است که توفیق می دهد شاعران آیینی از این طبع  
با طراوت همیشه جاری متنعم شوند و بنویسند:

میان زمزمه جویبار جاری دشت

ترانه های لب سوگوار را حس کرد

حال دعوت آید به دشت بدیع ترین عاطفه های زندگی خوش رنگ

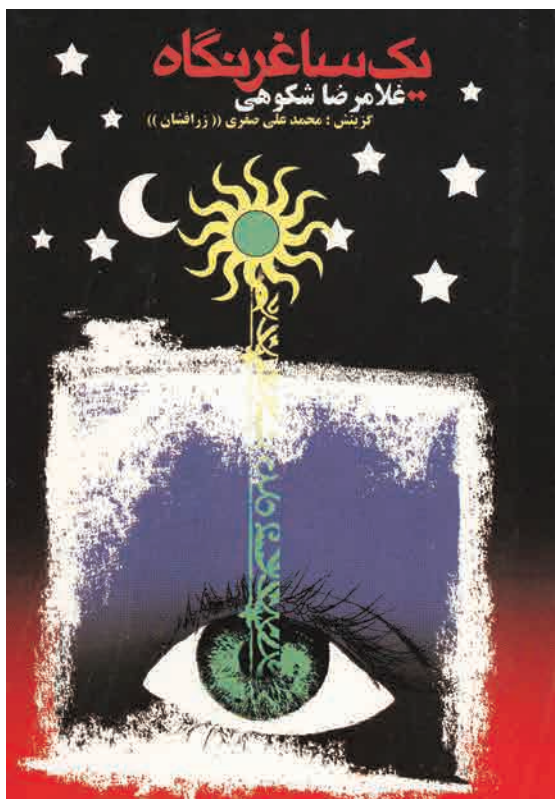
خدایی:

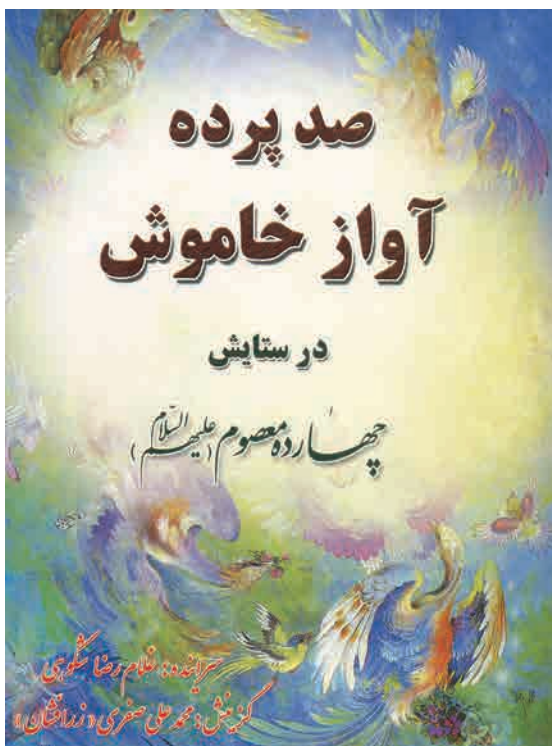
احساس می کنم به تنم نبض زندگی است

تاروی قلب من تپش دست های توست

\*

تا خلوت تنهایی من پر شود از اشک





یک جرعه از ولایت تو سرکشیده‌ام  
از ما کجاست در دو جهان بی‌نیازتر  
در خراسان گریست و زیست و در آغوش فردوسی آرام گرفت اما  
آن فردوس‌آشبان از بین غزل‌سرایان پارسی بیشترین تأثیر را از شعر حافظ  
برگرفته است.

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال‌انگیز  
نقشش به حرام از خود صورت‌گر چین باشد  
اما چون شکوهی دانایی و دارایی‌اش را از الطاف عالم آل محمد(ص)  
می‌داند، این‌گونه می‌سراید:

دامن بگیر و خوشه از این آستان بچین  
تا مشهدالرضاست چه حاجت تو را به چین  
۲. دانستن این اصل آسان است  
این سان که هر انسانی می‌داند برای تعالی خُلق هر خلقی نیاز به  
هادی است و رشد و تعالی انسان در دستیابی به نگاه پرمهر اهل بیت  
است. رستگاری جز این نیست که وجود خود را به گرمای محبت این انوار  
ابدی بسپاریم.

بینید از واژه «کلامکم نور» که در زیارت «جامعه کبیره» آمده چه  
استفاده زیبایی شده است:

فراز قدرت درک ما شکسته‌ای چو بهار نور  
بر ترانه ما را نیز به آسمان، به دیار نور  
و همچنین تعبیر ادیبانه‌ای که از این فراز شده است:  
«و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه»

صد کتاب عشق در هرم نگاه دشت سوخت  
مثل آتش رفت از کف اختیار خیمه‌ها  
\*

آنچه بر آل نبی از فتنه دشمن گذشت  
کی در این دنیا ز قتل و غارت چنگیز رفت  
\*

تاب دیدن در نگاهم نیست چون افکنده‌اند  
در میان برکه خون بستر خورشید را  
سنگ هم بر سینه می‌زد وقتی می‌شنید  
گریه‌های دردمند مادر خورشید را  
آسمان بر دوش خود چون یاد سرخت می‌برد  
تا دیار کوچ مغرب بیکر خورشید را  
\*

ای آنکه از گلوی تو روید باغ عشق  
در سینه تیر کوچ تو جانکاه می‌رود  
\*

می‌رفت چون کبوتر در تیغ‌زاری از خار  
پاهای خون‌چکانش چون کاروان کوچک  
پی برد ذهن تاریخ بر آن حماسه سرخ  
دانست جای او نیست در این جهان کوچک  
\*

دوباره می‌کشمت مثل عطر در آغوش  
چو روح غنچه که جاری است در گلاب بخواب  
\*

به یک اشاره بگویم قسم به حرمت عشق  
سکینه آمده از راه ای پدر! برخیز

می‌روی در خواب و من بی‌گردش چشمان تو  
می‌کنم بیدار چشم قاتلم را در سکوت  
\*

می‌رفت یا به پایش دل بود و چشمه اشک  
چشم انتظار خیمه، در التهاب قاسم  
زیر نگاه مهتاب چون گل به دامن اشک  
امشب بخواب قاسم، امشب بخواب قاسم

#### فصل هشتم

مرا غبار غزل‌نوش درگهت بشمار  
تو را قسم به جلال خدای سرمد تو  
۱. کسی که شاعر بهانه‌های ایجاد عالم است، کسی که شاعر بی‌کرانه‌هایی  
که محیط بر عالم‌اند می‌شود، همچون خواجه شیراز، از سر خواجگی کون و  
مکان برمی‌خیزد و نغمه سرمی‌دهد که:

نیست.

ای مانده در سه کنج زمان خاموش  
یک سینه آبشار توسل باش  
تکرار کن چو عاطفه باران  
در ذهن خویش ضامن آهو را

\*

نمی چمد به نگاه دشت بدون اذن تو آهوئی  
نمی کشد دل آهوئی به جز هوای تو یاهوئی

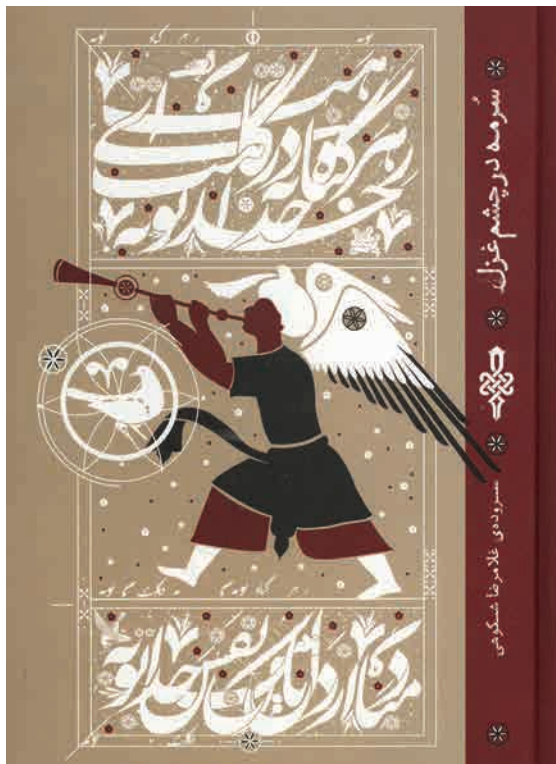
\*

روز بر قامت خورشید فلک، شب در ماه  
نور از چشمه خورشید خراسان می ریخت

۷. در این کتاب سند بیش از هزار بیت بهشتی وجود دارد و بهترین شاهکارهای استاد شکوهی هشت بیتی است و این چیزی جز لطف امام هشتم(ع) نیست.

#### ۸. سخن آخر

شکوهی شاعر عاشقانه‌های پرشکوه آیینی است.  
فرصت کم است و حرف دلم ناتمام ماند  
آخر سلام در گروهی والسلام ماند



ذکر پابوس شما از لب باران می ریخت

ابرهم پیش قدم‌های شما جان می ریخت

۳. به یقین شکوهی شاعر عاشقانه‌های آسمانی است:

درکلام دل ما رایحه عشق نبود

عشق با نام تو در دفتر ما پیدا شد

در دل ای روشنی عاطفه‌های ابدی

آنچه گم بود ز انوار شما پیدا شد

شکوهی در شعاع همسایگی شمس الشموس زندگی کرد و می گفت:

اگر لیاقت خورشید بود در حد تو

طواف او بود به گرد گنبد تو

و هیچ گاه از این سرمایه همسایگی آفتاب به نفع خودش استفاده نکرد.

هماره سیمش وصل و چشم‌هایش بر آن گنبد طلایی دوخته بود.

نامم اگر غلام‌رضا هست خویش را

با نردبان اسم تو بالا نمی کنم

۴. ویژگی غزل‌هایش را نظر کردن امام رضا(ع) به آنها می دانست:

اگر به ذهن غزل‌هایم طلایه‌دارترین یادی

تو پیچ و تاب تغزل را به شعر عاشق من دادی

۵. بندی به پای دارم و باری گران به دوش

در حیرتم که شهره به بی بندوباری‌ام

از زاویه‌ای نو به مصرع اول دقت کنید، شاعر خود را منتسب و دخیل

جلوه‌های ضریح عشقی می داند که همه افکارش غرق در اوست و متعجب

است چرا در شهر به بی بندوباری شهره است و می خواند:

ای دخیل قفل‌های بسته‌ات دل‌های ما

باز کن ای آیه اعجاز بند از پای ما

رادمردی که خود را دخیل این حرم محترم می داند و می گوید:

باز کن در را که زنجیر دخیل آورده‌ام

تا به روی ناروایی‌ها خط بطلان کشم

۶. وقتی زائر سرزمین زیبایی‌های ولایت اهل بیت می شوی و به زیارت

گوناگونی‌های دنیای صاحبان عقبی دعوت می شوی، غریب نیست که با

مسافران و شاهدان این هجرت مقدس این گونه سخن بگویی:

می روم آنجا که بعد حرف‌هایش تنگ نیست

اوفتادن، گریه سردادن، گدایی، ننگ نیست

می روم آنجا که مستی می دهد پرواز عشق

می شود هر نبض بی ذوقی غزل‌پرداز عشق

به طور مثال بیش از دویست و پنجاه بیت برای علی بن موسی الرضا(ع)

در این کتاب نوشته شده است و تنها در سه بیت کلمه «آهو» و «خراسان»

یده می شود و آن به این معناست که دایره واژگانی در این حوزه اندک